

حکایت پاسخ قانع کننده حکیم سمرقد



امید مهدی نژاد شاعر و نویسنده

در روزگاران قدیم در شهر بلخ جوانی زندگی می‌کرد که پرسش‌های بسیاری داشت و به جوان بسیار پرسش کننده مشهور بود و از آنجا که پرسش‌هایی سخت و دشوار مطرح می‌کرد که حکیمان شهر از عهده پاسخ آن‌ها برنمی‌آمدند و در مقابل جمع ضایع می شدند، حکیمان

شهر ورود وی را به مجالس ومحافل وکلاس‌ها وکارگاه‌های خود ممنوع کرده بودند. روزی شیخ الحکمای شهر سمرقدت که برترین حکیم ماوراءالنهر به شمار می‌رفت برای دیدار باحکیمان بلخ وبحث وتبادل نظر با آن‌ها و به‌روزرسانی مبانی حکمی‌طرفین به‌شهر بلخ سفرکرد. حکیمان بلخ به افتخار ورود او مجلسی برپا کردندواعلام‌کردندوروده به این مجلس برای عموم آزاد می‌باشد. در مجلس بزرگداشت، شیخ الحکمای سمرقدت به ایراد سخنرانی پرداخت و در ادامه از حضار خواست اگر پرسشی دارند مطرح کنند.

جوان بسیار پرسش کننده که در مجلس حاضر شده بود برخاست و گفت: ای حکیم سمرقدت، پرسشی دارم که هیچ کس نتوانسته است آن را پاسخ بدهد. شما می‌توانید؟ حکیم سمرقدت گفت: بپرس. شاید توانستم. جوان گفت: پرسش من شامل سه پرسش است. اول اینکه آیا خدا وجود دارد؟ اگر وجود دارد پس کو؟ دوم اینکه وقتی من هرکار بخواهم می‌توانم بکنم پس تقدیر الهی چه معنی دارد؟ و سوم اینکه با توجه به اینکه شیطان از آتش است، پس آتش او را نمی‌سوزاند، پس چه کاری است که برود به جهنم؟ حکیم سمرقدت دستی به ریش سفید خود کشید و قدری اندیشید، سپس از جوان بسیارپرسش‌کننده خواست تا نزد او به بالای سن برود. جوان

یاکریم یا موسی کوتقی



اتوبوس پشت ترافیک‌ظهرگاهی گیر کرده بود و آرام آرام و متر به متر پیش می‌رفت. هواگرم شده بود و درمقابل راننده باز بود. یک پرنده خاکستری‌رنگ هراسان از در وارد شد جوری که انگار تحت تعقیب پرنده‌ای شکاری باشد. خوردبه‌یکی ازپنجره‌های مقابل که بسته بود و افتادگف اتوبوس.

مردی از روی صندلی‌اش نیم‌خیز شد وگفت: یاکریم بیچاره. و بعدبلند شد و پرنده هراسان و زخمی را از روی زمین برداشت. پیرمردی که عقب‌تر بود گفت: موسی کوتقیه! مرد که پرنده را توی دست گرفته بود گفت: چی؟ پیرمرد گفت: اینا یاکریم نیستند، یا موسی کوتقیه یا قمریه! قمری دور گردش طوق داره.

مرد گفت: هرچی که هست بیچاره هم زخمی شده هم ترسیده. یک کودک لاغراندام که کوله مدرسه‌اش روی شانه‌اش بود از ته اتوبوس گفت: بس که اینا احق اند و خنگ. زنی که گویا مادر پسرک بود دستش را کشید وگفت: بی‌ادب! این چه طرز حرف زدنه! پسرک گفت: راست می‌گم دیگه! وسط‌خیابون می‌شینن، حواسشون نیست که ماشین میاد ممکنه زیربگیرشون! انگار نه‌انگار!

بچه‌هاشونم تالاپ و تالاپ از رو درختا میفتن پایین. مادر پسرک گفت: بسه چلچلی نکن.

راننده اتوبوس بدون اینکه به عقب نگاه کند یک بطری کوچک آب گرفت سمت مسافران وگفت: یکم به بیچاره آب بدین حالش جا بیاد. مسافری بطری را

بسیارپرسش‌کننده برخاست و به بالای سن رفت. وقتی به کنار حکیم سمرقدت رسید، حکیم سمرقدت دوکشیده‌نرو ماده توی صورت وی خواباند و لگد محکمی نیز به نواحی تحتانی وی زد و از مأموران حراست خواست تا وی را بیرون بپنژانند. مأموران حراست جوان بسیار پرسش‌کننده را

کشان کشان از مجلس بیرون بردند و حکیمان بلخ و سایر حضار نیز یک صدا حکیم سمرقدت را تشویق کردند و برای او هورا کشیدند وگفتند دمتان گرم، حقش بود.

حکیم سمرقدت گفت: نه. این جواب پرسش‌هایش بود. حکیمان بلخ و سایر حضار گفتند: وا، چگونه؟ حکیم سمرقدت گفت: این جوان وقتی خورد دردش گرفت، اما آیا درد را دید؟ نه. پس چیزهایی هست که هست ولی دیده نمی‌شود.

همچنین هیچ فکرش را نمی‌کرد که در این مجلس بیاید بالای سن و کتک بخورد، پس چیزهایی در تقدیر است که ما نمی‌دانیم و فکرش را هم نمی‌کنیم. همچنین دست من از گوشت و پوست و استخوان است و صورت او هم از گوشت و پوست و استخوان، اما بر اثر اصابت دست من به صورتش دردش گرفت. پس آتش هم می‌تواند چیزی از جنس آتش را بسوزاند. حکیمان بلخ و حضار گفتند: بسیار عالی. اما چرا گفتید بیندازندش بیرون؟ می‌گذاشتید می‌ماند و جوابش را می‌گرفت.

حکیم سمرقدت گفت: عه، واقعا. پس بیاوریدش. آنگاه مأموران حراست جوان بسیار پرسش‌کننده را آوردند و حکیم سمرقدت دوباره وی را کتک زد و بار دیگر توضیحات فوق را ارائه کرد و پایانی حکمت‌آموز برای این حکایت رقم زد.

۱۰٪ رطوبت هوا	۲۰↓ ۱۶°
۱۴ ظهر	۶ صبح
۱۳ عصر	۷ شب

اذان ظهر ۱۱:۴۴:۰۶ نیمه شب شرعی ۲۳:۰۲:۰۶	غروب آفتاب ۱۷:۲۴:۴۳ اذان صبح فردا ۰۴:۳۸:۱۱
اذان مغرب ۱۷:۴۳:۰۸ طلوع آفتاب فردا ۰۶:۰۲:۰۸	

اول شخص

آخرین برگ از تقویم قاجار

درباره احمدشاه قاجار، هفتمین و آخرین شاه ایران از دودمان قاجار به بهانه سالمرگ او

محمد علی شاه قاجار که با چشمانی غم‌بار سوار بر کالسکه در معیت سفرای روس عازم سفراتخانه روسیه می‌شد. احمد میرزا پذیرفته بود به واسطه سیاست، گریزی از سلطنت ندارد. پدرش به‌روسیه تبعید شد و به این ترتیب ملاقات با مادرش ملکه جهان‌خامن را برای همیشه از دست داد و به ناچار از تبریز راهی تهران شد تا پس از سیزده‌سال ولیعهدی در ۲۵ تیر ۱۲۸۸ تاج‌شاهی بر سرش سنگینی کند. احمد میرزا با فتح تهران از سوی مشروطه‌خواهان و خلع پدرش از حکومت احمدشاه شد.

اما هنوز سیزده‌سال بیشتر نداشت و مجلس‌عالی‌رجال و بزرگان دولت قاجار با تشکیل شورایی تصمیم گرفتند تا هجده‌سالگی شاه‌نوجوان، زمام‌امور مملکتی را به عضدالملک قاجار واگذار کنند اما پس از یک‌سال با فوت عضدالملک، ناصرالملک به‌جانشینی او انتخاب شد و به این ترتیب پنج‌سال اول حکومت احمدشاه، عملاً از سوی نماینده‌او مديريت می‌شد. احمدشاه اولین بار در سال ۱۲۹۲ هنگامی که هفده‌سال بیشتر نداشت باید ادرالملوک، دختری از سران قاجار از دواج کرد و یک‌سال بعد یعنی در سال ۱۲۹۳ ا رسمی و قانونی تاج‌گذاری کرد. شروع سلطنت شاه‌جوان، مقارن با رویدادهای ریز و درشت داخلی و خارجی بود.

جنگ جهانی اول در همین ایام آغاز شد و با وجود اعلام بی‌طرفی ایران از سوی شاه، در نهایت مملکت در معرض حملات روسیه و انگلیس و عثمانی قرار گرفت و اگر مخالفت‌های مردم و حنبین و فعالان عرصه سیاست از جمله آیت‌...، مدرس و دکتر مصدق نبود، چه بسا ایران به موجب قرارداد ۱۹۱۹ عملاً مستعمره



آزاده چشمه سنتی نویسنده

بریتانیایمی‌شد و با واگذاری تمام‌امور مالی، گمرکی و نظامی خود به انگلیس‌ها، بخش‌هایی از خاک خود را نیز از دست می‌داد. احمدشاه ا‌مادر طول دوران حکومت خود، در برابر حقوقی که از روسیه و انگلیس دریافت می‌کرد، وزرای مطلوب آن‌ها را منصوب می‌کرد و به شکلی غیرمستقیم آن‌ها را در مدیریت امور مملکتی دخالت می‌داد. قحطی تاریخی ایران در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ نیز در دوران پادشاهی احمدشاه رخ داد که به سبب شیوع ویروس آنفولانزا، وبا، طاعون و تیفوس بیش از ۴۰ درصد از جمعیت کشور در اثر بیماری یا قحطی جان خود را از دست دادند و در این مدت احمدشاه از بزرگ‌ترین احتکارکنندگان غلات بود که حاضر نمی‌شد پیشنهاد منصفانه خرید گندم‌های اندوخته در انبارها را بپذیرد و بنا داشت به قیمت روز آن‌ها را معامله‌کند. بی‌تدبیری و طمع‌ورزی احمدشاه در این ایام به بروز شرایط آشفته و لطامت جریان ناپذیری منجر شد که برای همیشه در تاریخ ثبت و ضبط شد. با کودتای مشترک رضاخان و سیدضیاءالدین طباطبایی، مقدمات سلب قدرت احمدشاه رفته‌رفته فراهم‌شد و در آبان ۱۳۰۴ با مصوبه مجلس شورای اسلامی، سلسله قاجار با خلع و تبعید ولیعهد شاه (محمدحسن میرزا) به شکل تحقیرآمیزی منقرض شد و رضاخان میرپنج که روزی از سوی احمدشاه به نخست‌وزیری منصوب شده بود بر تخت سلطنت نشست. احمدشاه مخلوع نیز سه سال بعد در نیم اسفند سال ۱۳۴۸ هنگامی که سی‌ودوسال بیشتر نداشت، بر اثر بیماری تورم کلیه در پاریس از دنیا رفت.



روایت روز

خودمان را بی اعتبار نکنیم



ملیحه جهان‌بخش روزنامه نگار

یک سید یا جعبه پلاستیکی، یک نخ بلند که می‌توانست از فاصله دوری آن را جابه‌جا کند. کمی دانه در زیر سبد! این ترفند اسیر کردن گنجشک‌های بی‌گناهی بود که به هوای دانه ممکن بود زیر سایه سبد بنشینند و شیطنت کودک‌کی که پشت دیواری یا پنجره‌ای پنهان شده بود با کشیدن نخ یا طناب آن پرنده را به تله بیندازد. نمی‌دانم اولین کسی که این روش را به کودکانی آموزش داد چه کسی بود یا حتی قدمتش به چه زمانی بر می‌گردد. اما از همان زمان فریب دادن را به هوای تأمین نیازی، برآوردن خواسته‌ای یا... به کودک آموزش دادند. رفته رفته بزرگ‌تر که شدیم برخی در تعاملات اجتماعی عنوان‌های دیگری روی این عمل گذاشتند. سیاست داشتن، معامله برد و باخت را یاد گرفتن یا... اما عناوین و بازی با کلمات مهم نیست. دام و دانه فقط حکایت پرنده‌ها و شیطنت کودک‌کی نیست. دام و دانه ما در این روزگار همه تجربه‌ها و فرصت‌ها و شرایطی است که برای منفعت شخصی به فریب ساده‌ای



سرخ مثل ماهی هفت سین

نزدیک‌بید که می‌شود، حال و هوای شهرها رنگ و بوی دیگری دارد. مثل شهرهای استان گیلان که این روزها در آنجا ماهی‌سرخ سفره هفت‌سین پرورش داده می‌شود. این استان با تولید سالانه بیش از ۳ میلیون ماهی قرمز، رتبه نخست تولید این گونه از ماهیان زینتی را در کشور دارد.

عکس: خاطره احمدی نژاد / فارس

عکس روز

SHAHRRARANEWS.IR

مسئال چهاردهم
۰۹ اسفند ۱۴۰۱
۰۷ شعبان ۱۴۴۴
شماره ۳۸۹۳

۳شنبه

Mashhadchehreh.ir

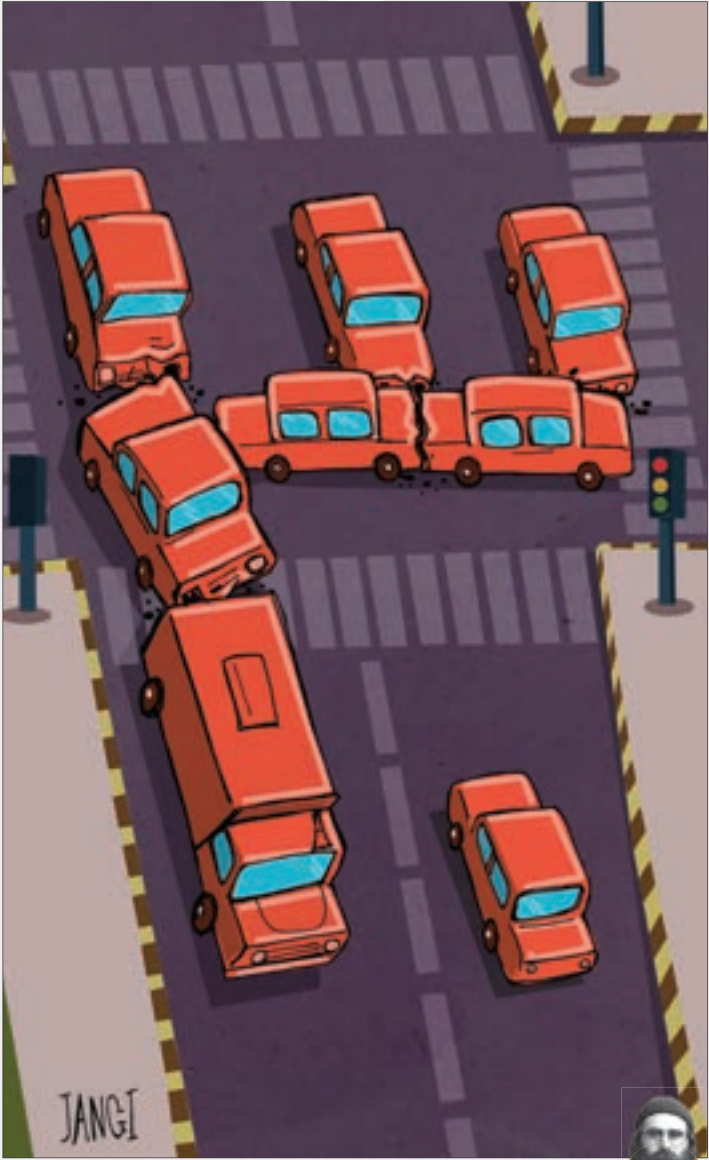
Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی- نشانی: مه‌لن‌شهدا، نبش دانشگاه ۱- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱- نمایان: ۳۷۲۳۸۳۱۰- روابط عمومی: ۳۷۷۴۳۱۱۰- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹۰

کارتون شهر



رضا جنگی

رئیس اداره آموزش و فرهنگ ترافیک پلیس راهور استان: تصادفات خسارتی حدود ۳۰ درصد افزایش داشته است.

شوخی بی‌شوخی

لطفا به چیزی دست نزنید!



مهدی محمدی طنزپرداز

برکنار شود، باز باید کلی وقت برای رأی اعتماد به وزیر جدید بگذارید و همه این‌ها در حالی است که شما خیلی کارهای واجب‌تر هم دارید و سزاوار یک نماینده نیست وقتش این قدر گرفته‌شود.

حتی اگر استیضاح شما به نتیجه برسد باز هم یک‌عده همیشه منتقد می‌گویند کاش به جای این کارها، یک کاری برای تورم می‌کردید.

البته ممکن است با آمدن وزیر جدید اوضاع اینترنت واقعا تغییر کند مثل همین بانک مرکزی که با عوض شدن سکان‌دارش، قیمت ارز هم تغییر کرد و در مدت کمتر از دوماه ۱۰، ۱۵ هزار تومان گران‌تر شد. بیخشید ولی ما مارگزیده‌هایی شده‌ایم که از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسیم و اکنون نیز هراس داریم با آمدن یک وزیر جدید به جای اینکه سرعت اینترنتمان افزایش یابد و قیمت بسته‌ها کم بشود، سرعت اینترنت کمتر شود و قیمت بسته‌ها افزایش یابد.

الان هم خواهشا هیچ میز و صندلی مسئولی را جابه‌جا نکنید، فعلا که یک چندکیلو بایتی در هر ثانیه اتصالمان به اینترنت می‌آید و می‌رود. لطفا به هیچ چیز دست نزنید تا همان هم از دستمان نرود.

مناجات و حکایات

آنچه تو را در دل است، مرا در خاطر است، زیرا که تو از من بددل شده‌ای و سخن مرا نقیض می‌دانی و من ترک تعلقات دنیا را کرده‌ام، به‌دلیل و حدیث سید کائنات که: ترک دنیا رأس کل عبادۀ و حب دنیا رأس کل خطیۀ ترک دنیا سر عبادت است و حب دنیا سر خطاهاست، از این جهت است که بغیر آدمم و می‌خواهم که لاقیدی و گوشه‌نشینی برگزینم تا وقت درآید که در ترک تعلقات دنیا، لذت‌ها بایم و گفته‌اند:

ببا و ترک تعلق کن و بعیش گرای که کاف ترک تعلق، کلید هر گنجست

شیخ بهایی / موش و گربه